

تصویر استعاری کهن‌الگوی خورشید در ناخودآگاه قومی خاقانی و نظامی

دکتر محسن ذوالفقاری - الهام حدادی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی
واحد اراک

چکیده

طبق نظر یونگ، «کهن‌الگوها» در ناخودآگاه جمعی از طریق نمادها ظهور می‌یابند. خورشید، یکی از نمادهای طبیعی است که با قدرت و درخشندگی و زیبایی‌اش سابقه‌ای اسطوره‌ای در ذهن انسان دارد. در این جستار به بررسی این نماد در اشعار خاقانی و نظامی پرداخته می‌شود. هدف پژوهش پیش رو بر این است که تصویرسازی خاقانی و نظامی از کهن‌الگوی خورشید از ناخودآگاه جمعی آنها بن‌مایه گرفته و راز بقای اسطوره خورشید از طریق زبان نمادین شاعران تحت تأثیر ناخودآگاه جمعی است. در نهایت طبق بررسی‌ها مشخص شد دو صفت زیبایی و قدرت خورشید از عناصر بارز کهن‌الگو هستند که از ناخودآگاه جمعی دو شاعر سرچشمه گرفته است و حاصل این دو صفت، تصاویر استعاری ارزنده‌ای است که از اشعار آنها برداشت می‌شود.

کلیدواژه‌ها: یونگ، ناخودآگاه، کهن‌الگو، خورشید، خاقانی و نظامی.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۶/۲۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۹/۱

* باشگاه پژوهشگران جوان، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

Email: h_hadadi2000@yahoo.com

مقدمه

با نگاهی به عنوان این جستار، این پژوهش به ذهن می‌آید که چرا و به چه ترتیب تصویر استعاره‌ی شاعر از یک عنصری طبیعی می‌تواند از ناخودآگاه جمعی او ریشه گرفته باشد و با اسطوره پیوند یابد. محقق با پرداختن به این موضوع طبق نظر یونگ که نمادسازی انسان از ناخودآگاه جمعی او ریشه می‌گیرد و انسان ناآگاه با استفاده از کهن‌الگو یا بن‌مایه‌های ناخودآگاه جمعی که در روان او جای دارند می‌تواند به تصویرسازی در قالب شعر بپردازد، به این پرسش پاسخ می‌دهد.

کارل گوستاو یونگ - روان‌شناس سوئیسی - در نیمه دوم سده بیستم روان‌شناسی ژرفا را بنیان نهاد و برای کاوش در روان آدمی و شناخت ناخودآگاهی به جهان باستان بازگشت و در باورهای کهن و افسانه‌های دیرین پیوند میان روح و طبیعت را زنده ساخت (انوشه ۱۳۷۶: ۹۱). طبق نظریه او هنرمند و شاعر می‌تواند ناآگاه با بهره‌گیری از محتویات ناخودآگاه جمعی به آفرینش هنری دست زند.

درباره پیشینه تحقیق می‌توان گفت: گرچه در زمینه تحلیل کهن‌الگویی مقالاتی نوشته شده است، ولی درباره تحلیل کهن‌الگویی خورشید آن هم در شعر خاقانی و نظامی پژوهشی انجام نشده است. در نهایت فرض بر آن است که تصویرسازی‌های بدیع شاعران در ساخت استعارات از کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی آنها ریشه گرفته است و بر اساس این پرسش‌ها، روند پژوهش پیش می‌رود.

۱- چگونه ساختار ذهن شاعر او را به تصویرسازی از منبع ناخودآگاه جمعی سوق می‌دهد؟

۲- تجلی کهن‌الگوی خورشید در ناخودآگاه خاقانی و نظامی چگونه قابل تحلیل

و بررسی است؟

از نظرگاه روش‌شناختی شیوه این پژوهش تحلیلی استنباطی است. اما دستور کار پژوهش یعنی تحلیل کهن‌الگویی، پی‌جویی تحقیق را بر مبنای اصول روان‌شناسی تحلیلی یونگ و روان‌شناسی ژرفا مطمح نظر قرار داده است.

ناخودآگاه جمعی

در ژرف‌ترین لایه روان یک ناخودآگاه وجود دارد که به ارث برده می‌شود و همه انسان‌ها در آن سهیم هستند. یونگ تعریف خود را از ناخودآگاه چنین بیان می‌کند: «منظور ما از ناخودآگاه جمعی یک حالت روحی مشخص است که نیروهای توارث به آن شکل می‌دهند.» (Jung 1933: 197). «ناخودآگاه گروهی ته نشست آن چیزی است که در حین تطور نوع انسان و گذشته نیاکان آموخته شده است. این خاطرات پنهانی نه فقط شامل بشر اولیه است بلکه خاطرات مربوط به اجداد حیوانی آدم‌نمای بشر را هم در بر می‌گیرد.» (فدایی ۱۳۸۱: ۴۴). «محتویات ناخودآگاه از منبع کاملاً ناشناخته‌ای منشأ می‌گیرد؛ منبعی که نمی‌توان آن را به تجارب شخصی نسبت داد. ویژگی این محتویات اسطوره‌ای بودن آن است و مختص به ذهن یا شخص به‌خصوصی نیست، بلکه مختص نوع انسان در کل است.» (یونگ ۱۳۸۶: ۵۱). «وجود ناخودآگاه گروهی را ممکن است از آثار تصویرهای واضح اسطوره‌ای و باستانی در رویای انسان سالم استنباط کرد که فرد از این تصاویر هیچ‌گونه اطلاع خودآگاه قبلی ندارد. گاهی اثبات چنین ناآشنایی دشوار است زیرا ممکن است کسی بگوید این امر شاید در نتیجه توارث باشد یعنی آنچه خواننده، دیده یا شنیده شده و فراموش گشته و سپس به صورتی ناخودآگاه به خاطر می‌آید. اما گاه چنان تمثیل‌هایی در افراد سالم یا بیماران روانی ملاحظه می‌شود که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را با تجربه یا استنباط فرد توجیه

نمود. (فدایی ۱۳۸۱: ۴۵)

کهن‌الگو، میراث ناخودآگاه جمعی است که یونگ در تعریف آن بیان می‌دارد: تصویر صورت مثالی ناشی از مشاهده مکرر مثلاً اساطیر و قصه‌های پریان در ادبیات جهان است که دارای نقش‌های معین هستند و در همه جا ظاهر می‌شوند. ما این نقش‌ها را در خیال‌پردازی‌ها، رویاها، هذیان‌ها و اوهام افرادی می‌بینیم که امروز زندگی می‌کنند. این تصاویر و تداعی معنی‌های کلاسیک همان چیزی است که من آن را تصورات مثالی می‌خوانم. این تصورات ما را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند. بر ما نفوذ می‌کنند و مفتونمان می‌سازند. (یونگ ۱۳۷۱: ۴۰۶، ۴۰۵)

در واقع مفهوم «صورت نوعی یا کهن‌الگو» از ملاحظه مکرر این امر پدید آمد که اساطیر و قصه‌ها مضامین مشترکی دارند که همیشه و همه جا تکرار می‌شوند. همین مضامین را در خیال‌پردازی‌ها و رویای مردم امروز باز می‌یابیم. صور نوعی می‌توانند خود به خود در هر زمان و مکان، بی‌هیچ تأثیر و نفوذ خارجی، ظهور کنند و این می‌رساند که امکاناتی ناخودآگاه و فعال در روان هر کس نهفته است و این امکانات به روان آدمی شکل و سازمان می‌بخشد و اندیشه و عواطف و سلوک وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (ستاری ۱۳۶۶: ۴۳۸-۴۳۹). بادکین در این باره معتقد است:

زمانی که شاعری بزرگ از داستان‌ها و اساطیری که در قوه خیال جامعه‌اش نقش گرفته، بهره می‌گیرد، فقط احساس فردی خودش را به عینیت در نمی‌آورد. شاعر یعنی کسی که نسبت به واژه‌ها و تصاویری که مبین تجربه عاطفی جامعه‌اش است، حساسیت نامتعارف به خرج می‌دهد، از این داستان‌ها برای بهره‌گیری از قدرت برانگیزانندگی قوی آنها استفاده می‌کند... و از همین روست که ابزار شاعرانه، بهترین تجلی‌گاه تعقیب الگوهای عاطفی مستتر در زندگی‌های فردی و خود شعر نیز مهم‌ترین محل تفحص و تحقیق در باب تجربیات مشترک انسانی معاصر با الگوهای کهن‌الگویی نسل گذشته به شمار می‌آید. (حری ۱۳۸۸: ۱۷)

اما کهن‌الگوها به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

«کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی» که از درون روان بر «من» انسان اثر

می‌گذارند و نیرویی جادویی دارند و جلوه‌ ذات نوع انسانند.

«کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی» که همان ضوابط معیارهای اجتماعی و آداب و رسوم نمونه‌وار محیط اجتماعی انسانند. این صورت نوعی انسان را نسبت به دورافتادگی‌اش از اعماق غریزی ذات خویش و می‌دارند و همه عقاید و مکاتبی که به «isme» ختم می‌شوند، نمونه‌ این صورت نوعی هستند. (ستاری ۱۳۶۶:۴۶۴)

در نهایت کهن‌الگو طبق مراحل به فعلیت می‌رسد که آن مرحله‌ای که به این جستار مربوط است بدین قرار است که هرگاه خودآگاه کهن‌الگو را در مرتبه‌ مقولات زیستی لمس کند، به صورت پدیده‌ای غریزی نمودار می‌شود یا در سطح عالی‌تر به شکل اندیشه و نظر. در مورد اخیر، صورت نوعی در قالب تصاویری که در حکم مواد خام و اولیه‌اند با معانی و مفاهیم مربوط و مشخصی که القا می‌کنند، آشکار می‌گردد. این صور آبستن معانی «نماد» نام دارند. (همان: ۴۷۱)

نماد

«نماد وجه آشکار و نمایان کهن‌الگو، ناشناخته و فی‌نفسه بیان‌نشده است. هر کهن‌الگو می‌تواند در جامه نمادهای مختلف ظاهر گردد و این نمادها به نوبه خود می‌توانند مجموعه صورت‌های گوناگون تشکیل دهند و به شکل دسته‌های تصاویری به هم پیوسته در آیند» (همان: ۹). نمادها چه آتش، چه آب، چه خورشید، چه چوب با سادگی و قدرتی شگرف نشانه تجارب گونه‌گون آدمی است و هرکدام از این عناصر مادی، حالات روانی خاص انسان است. به‌عنوان نمونه، خانه نماد شور و عشق است و جانوران نماد غرایز در انسانند. نماد پیونددهنده اضداد است و مهم‌ترین دلیل تعریف‌ناپذیری نماد مبتنی بر صورت نوعی آن است که خود عین نماد نیست بلکه عبارت است از ظرفیت بالقوه یا مرکز یا شبکه نیروی ناپیدای روان که به صورت مستمر و عمومی پدیدآورنده نماد نیست بلکه هر بار زمینه‌ تحریک آن فراهم باشد و موقعیتی مساعد فرا برسد

به صورت نماد جلوه‌گر می‌شود. روان آدمی آفریننده نمادهایی است که از صور نوعی ناخودآگاه نشأت می‌گیرند. ناخودآگاه فراهم‌آورنده شکل و قالب به صورت نوعی است؛ اما این قالب خالی و تجسم‌ناپذیر بی‌درنگ از مواد و عناصر صورت‌پذیر خودآگاهی که با آن مناسبت دارند، پُر می‌شود و به این گونه مشهود و مدرک می‌گردد و به محض این که صورت نوعی با هشیاری ارتباط یافت و از قدرت سازندگی و صورت‌بخشی آن بهره‌مند گشت، جسم و جامه‌ای می‌یابد و قابل تظاهر و تجلی می‌شود و به صورت نمادی مناسب ظهور می‌کند (دیچز ۱۳۶۶: ۸۳-۸۵). به طور کلی یونگ در روان‌شناسی ژرفا وقتی تصور یا واژه‌ای را نمادین تلقی می‌کند، کیفیت هیجان‌زای آن را در نظر می‌گیرد یعنی بدین نکته توجه می‌کند که آن تصور یا لفظ چگونه و به چه نحوی آدمی را برمی‌انگیزد و به حرکت وا می‌دارد و این کیفیت و توانایی رمز را قدرت مینوی رمز می‌نامد. این قدرت مینوی همان عامل شدت‌بخش است، یعنی مطابق و متناسب با شدت غلبه تصویر و تصویری بر خودآگاهی است که حاصلش آفرینش معنا و گشودن راهی برای وی است. (ستاری ۱۳۸۶: ۱۶-۱۷)

چگونگی تشکیل کهن‌الگوی خورشید

کهن‌الگو در روان انسان ودیعه‌ای است ابدی از تجربه‌ای که پیوسته در نسل‌ها تکرار شده است. «برای نمونه، نسل‌های بی‌شمار شاهد گردش هر روزه خورشید از افقی به افق دیگر بوده‌اند، تکرار این رویداد در ناخودآگاه جمعی به صورت خدای خورشید، هیأت نیرومند چشمگیر روشن‌بخش که بشر به او نسبت خدایی داده و می‌پرستیده، وضع ثابتی پیدا کرده است. خدایان دیگری نیز که بعدها تصور شدند، از همین صورت نوعی خورشید سرچشمه گرفته‌اند (فدایی ۱۳۸۱: ۵۱). یونگ به کهن‌الگوی چرخ یا خورشید زمانی پی برد که رویای مرد

سیاه‌پوستی در جنوب آمریکا را که دربارهٔ مردی روی یک چرخ مصلوب شده بود، تفسیر کرد. تحلیل یونگ از آن رویا چنین بود که تصویر رویا یک کهن‌الگو است زیرا تصلیب روی چرخ، یک الگوی اسطوره‌ای است که این همان چرخ خورشید باستانی است و تصلیب نوعی قربانی به پیشگاه خدا - خورشید است تا خشم او فرو نشیند (یونگ ۱۳۸۶: ۵۳). در ادیان و زمان‌های گوناگون خورشید همواره مورد پرستش بوده است. هر جا که از دولت شاهان و پهلوانان و امپراتوری‌ها، تاریخ پیش می‌رود، خورشید غلبه دارد. نقش شاه در انباشت و بخشش یا اعطای زندگی چه در مقیاس کیهانی و چه در مرتبهٔ اجتماع مبین این پیوند عناصر خورشیدی با عناصر نباتی است. در مصر، خورشید همواره راهنمای روان‌های طبقهٔ ممتاز باقی ماند و در مذهب مصریان نقشی غالب داشت. رقابتی میان ازیریس رع خدای خورشید و خدای اموات فراعنه وجود داشت. خورشید در میدان آسایش غروب می‌کند و بامدادان از نیستان می‌دمد. این مناطق از دیرباز در اختیار رع بود و به مرور به اموات نیز اختصاص یافت. روان فرعون از نیستان به دیدار خورشید می‌رود و به هدایت وی به آرامگاه یا جایگاه نذورات یا آسایشگاه می‌رسد. در آغاز صعود و عروج بدون حادثه نبود و فرعون می‌بایست پیکاری سخت با نگهبان میدان کند و پس از پیروزی حق اقامت در آسمان به او می‌رسد. اما به مرور مردهٔ دیگر با مبارزه با ورزه گاو و نگهبان به آسمان نمی‌رفت بلکه به وسیلهٔ نردبانی در اقیانوس آسمان شناور می‌شد تا با رهنمود الهه‌ای به شکل ورزه گاو به میدان نذورات می‌رسید. ازیریس که مغرب یعنی راه مردگان قلمرو او بود، نشانگر جنبشی انسان‌دوستانه در اساطیر مصری است و در برابر آن مشرق یعنی قلمرو خورشید قرار داشت. خورشید در مصر تنها مخصوص طبقهٔ اشراف بود. پادشاهی در مصر نیروی حیات خود را چون هدیه‌ای از خدای خورشید دارا بود و اشعهٔ خورشید تصور می‌شد. برای همین نور در نزد مصریان

معنایی کیهانی داشت و به منزله قدرت مقدس درون هرم‌ها جمع می‌گشت و هرم با انعکاس آن کفرگویی را خاتمه می‌دادند. درون هرم «کای» فرعون یعنی نیروی حیاتی و اخلاقی او با خدای خورشید متحد می‌شد و نشان حضور ابدی الوهیت می‌گشت. در بین‌النهرین اما شمس - خدای خورشید - نقشی فروتر از سین - خدای ماه - داشت، اما بعدها جای آنها با هم عوض شد و خورشید به خدای اعظم مبدل گردید. شمس در بابل مرده را زنده می‌کرد و ایزد عدالت و داوری بود و به اسرار غیب آگاهی داشت. سوری در هند جزو خدایان دست دومی است و ده سرود ریگ‌ودا به او اختصاص دارد. او نام‌هایی چون چشم آسمان، میترا و وارونا نیز دارد. او افزون بر ایجاد روشنائی و داشتن چشمی که بینای همه چیز است، راهبرد مردگان نیز است و جنبه‌ای دو پهلو دارد. از سویی زاینده حقیقی انسان است و از سوی دیگر با مرگ همانندی دارد. (الیاده ۱۳۷۶: ۴۲۰-۴۲۵)

تجلی نمادسازی خاقانی و نظامی از اسطوره خورشید

خاقانی و نظامی دو شاعر صاحب‌سبک قرن ششم با استفاده از تجارب ناخودآگاه جمعی عناصر اساطیری را هنرمندانه با کلام و تصویر تلفیق کرده‌اند و با بیانی نمادین در قالب اسارت شعری در آورده‌اند. همان‌طور که یونگ استدلال کرده بود «به کاربرد اسطوره‌ها در شعر از ظرفیت و استعداد اسطوره‌سازی ناخودآگاه قومی ذهن شاعر نشأت می‌گیرد، زیرا مضامین اسطوره‌ای انسان ابتدایی وسیع‌ترین بخش ناخودآگاه قومی هستند که در روند فرافکنی خود به جهان خارج غالباً به گونه‌ای نمادین جلوه‌گر می‌شوند» (تبریزی ۱۳۷۳: ۳۶۰). خاقانی و نظامی نیز با بسامد بالایی از مضامین کهن‌الگوی اسطوره‌ای خورشید بهره برده‌اند، به گونه‌ای که خاقانی با توصیفات بسیار از طلوع و خورشید به شاعر

صبح مشهور شده است و «از سی و دو قصیده بلند او، چهل قصیده یعنی نزدیک به یک سوم این قصاید با وصف صبح و طلوع خورشید آغاز می‌شود و یا لااقل واژه آفتاب و صبح را در مطلع خود دارد. از شانزده ترکیب‌بند، نه تای آنها با توصیف صبح و خورشید شروع شده است (بیش از پنجاه). در بعضی موارد وصف آفتاب و صبح جای تغزل را در قصاید و ترکیب‌بندهایش گرفته است. او با آفتاب و صبح مغالزه می‌کند.» (خسروی ۱۳۸۸: ۸۶)

خورشید، انرژی خلاق، قانون طبیعت و مظهر زیبایی با سابقه اسطوره‌ای دیرینش از عمق ناخودآگاه جمعی خاقانی و نظامی در قالب ترکیبی استعاری به صورت نماد درآمده است. همان‌طور که یونگ با شنیدن رویا به تحلیل تاریخی آن در ناخودآگاه بیمارانش می‌پرداخت، ما نیز با این روش، به بررسی نماد خورشید در شعر خاقانی و نظامی به چگونگی شکل‌گیری این اسطوره در ناخودآگاه جمعی آنان می‌پردازیم. مطابق با بررسی‌های انجام شده در اشعار خاقانی و نظامی، تصویر قدرت و زیبایی خورشید بسامد بیشتری نسبت به صفات دیگر خورشید داراست. دو صفت قدرت و زیبایی خورشید از عناصر کهن‌الگو است که در اسطوره‌های ایرانی و ملل دیگر یافت شد و فرضیه تحقیق در باب ریشه‌یابی تصویرسازی این دو شاعر و شاعران دیگر از کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی عینیت یافت.

کهن‌الگو یا نماد زیبایی و درخشندگی اسطوره خورشید

طبق بررسی‌ها، صفات زیبایی و درخشندگی خورشید در ناخودآگاه هر دو شاعر تأثیر داشته و هر دو استعارات بدیعی با این صفت ساخته‌اند.

خاقانی می‌سراید:

ترکیب خورشید حُسن: استعاره از درخشندگی و زیبایی معشوق

خورشید حسنت ای جان هفت آسمان بگیرد سلطان عشقت ای بت هر دو جهان بگیرد
(خاقانی ۱۳۵۷: ۶۰۸)

ترکیب خورشید روی: استعاره زیبایی و درخشندگی معشوق
من شدم عاشق بر آن خورشیدروی کابروان دارد هلال منخسف
(همان: ۶۲۵)

ترکیب خورشید دل: استعاره از وسعت و نورانی بودن آینه دل
خورشید دلی و مشتری زهد احمد سیری و حیدر احسان
(همان: ۳۴۷)

نظامی می‌سراید:

ترکیب خورشیدرخسار: استعاره از شیرین روشن روی
همیدون باز جست آن ماه تابان از آن سرو روان خورشید رخشان
(نظامی ۱۳۷۰: ۱۱۶)

ترکیب خورشید نور: استعاره از رخ خورشید نور و زیبا
چنان زی با رخ خورشید نورش که پیش از نان نیفتی در تنورش
(همان: ۱۲۰)

خورشید: استعاره از شیرین به زیبارویی و نورانی بودن چهره
گرت خورشید خوانم نیز هستی که مه را بر فلک رونق بیستی
(همان: ۳۱۸)

پرنده زرد چون خورشید بر سر حریری سرخ چون ناهید در بر
(همان: ۴۲۲)

صفت خورشیدروی خاقانی یا خورشیدرخسار نظامی از نشانه‌های بارز
زیبایی خورشید هستند که در خودآگاهی دو شاعر نفوذ کرده است، اما فهم
زیبایی و درخشندگی خورشید و شکل‌گیری در نظام استعاری شعر طبق دو اصل
کهن‌الگو یا از «کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی» یا از «کهن‌الگوی خودآگاهی
جمعی» در روان دو شاعر ایجاد شده است، اما طبق «کهن‌الگوی ناخودآگاهی
جمعی» علت اینکه چرا خاقانی و نظامی باید صفت زیبایی ممدوح خود را مانند

خورشید بدانند و اساساً ریشه زیبا دیدن خورشید از کدام اسطوره شکل گرفته است از ناخودآگاه جمعی آنها سرچشمه می‌گیرد. جاودانگی صفت خورشید در ناخودآگاه جمعی خاقانی و نظامی از هسته مرکزی کهن‌الگویی ناشی می‌شود که بازتاب آن را می‌توان در اساطیر یافت، به عنوان نمونه: اساطیر ایرانی از خانواده اساطیر آریایی - هند و ایرانی است و این خود از خانواده هند و اروپایی ریشه گرفته است که با مقایسه تطبیقی این اساطیر می‌تواند ریشه تشابه فکری این اقوام را یافت.

نماد خورشید در هند، سوریا Surya است که از مهم‌ترین و مشهورترین خدایان ودایی است و تجلی و عظمت آتش الهی و منبع و منشأ نور حیات و معرفت است. صفات ظاهری سوریا: آن موجود زرین که در خورشید به سر می‌برد، گیسوان و ریشی طلایی دارد، تمام وجود او حتی نوک ناخن‌هایش مشعشع و تابان است. چشمانش قهوه‌ای‌رنگ است، او با دستبند و تاجی زرین خود را آراسته و تالوئی آن زوایای آسمان را منور می‌کند، او چلمه‌های بلند به پا دارد، خدای خورشید سوار بر ارابه‌ای از طلا در درون تاریکی سیر می‌کند، سوریا یک چرخ دارد که توسط دو اسب کشیده می‌شود. (ذکرگو ۱۳۷۷: ۶۵-۶۰)

«خورشید منبع پرتوافشانی و مظهر زیبایی و نجات‌دهنده از تیرگی و منشأ نشاط است و به واسطه عظمت و فایده، همیشه مورد تعظیم و تکریم بود و حتی در مصر قدیم خداوند خورشید پرستش می‌شد. (یاحقی ۱۳۶۹: ۱۸۵). میرچا الیاده در کتاب رساله در تاریخ ادیان می‌نویسد:

در رموز میتراپرستی، نردبان آیینی هفت پله داشت و هر پله از فلزی خاص ساخته شده بود. ارتباط این پله‌ها با فلزات و سیارات به طریق زیر بود: نخستین پله: سربی در ارتباط با سیاره کیوان (زحل)، دومین پله: رویین در ارتباط با زهره، سومین پله: برنجین در ارتباط با مشتری (ژوپیتر)، چهارمین پله: آهنین مرتبط با مریخ، پنجمین پله: فلز ممزوج مسکوکات در ارتباط با عطارد، ششمین پله: سیمین در ارتباط با ماه هفتمین پله: زرین مرتبط با

خورشید رازآموز با بالا رفتن از این نردبان، هفت آسمان را درمی‌نوردید و به جایگاه رفیع می‌رسید. (الیاده ۱۳۷۶:۴۳۴)

همان‌طور که در اساطیر ذکر شد، خدای خورشید مظهر زیبایی و درخشندگی است و ذهن و روان انسان از گذشته تا زمان خاقانی و نظامی و حتی تا زمان حاضر تحت تأثیر صورت نوعی زیبایی خورشید است که این صورت نوعی در ناخودآگاه جمعی برای رسیدن به خودآگاهی این دو شاعر به صورت نماد زیبایی در تصویر استعاره‌ی ممدوح یا معشوق نمایان شده است. حال اگر تصویر زیبایی خورشید در شعر دو شاعر با «کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی» سنجیده شود باز مشخص می‌شود که به دلیل گرایش فطری نوع انسان به قوای خودآگاهی جمعی برای مقابله با نیروی ناخودآگاهی جمعی به نقل از یونگ، دو شاعر با بهره‌گیری از معیارهای اجتماعی و آداب و رسوم زیبایی معشوق را به خورشید نسبت می‌دهند؛ زیرا در متون کهن و شاهنامه «اوصافی که فردوسی برای خورشید باز می‌گوید نمایانگر شدت علاقه او به این توده نور است. علاوه بر این، مردان در شاهنامه اغلب با صفاتی از خورشید ستوده می‌شوند، همانند خورشید بلند، خورشیدپیکر و خورشیدروشن روان...» (فسایی ۱۳۶۹: ۱۷۹)

و تأثیر کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی در زیبا دیدن خورشید در شاعران بعد از خاقانی و نظامی تأثیر می‌گذارد. در غزلیات شمس خورشید - به‌ویژه آنجا که تداعی‌گر شمس تبریز است - به تنهایی جان و مغز معرفت و آگاهی‌بخش برای مولوی است. آن ماری شیمل می‌نویسد:

عشق ورزیدن به خورشید به معنای عشق ورزیدن به ارزش‌های جاودانی است، ولی آن که عاشق این دنیا است - به تعبیر افلاطون به کسی ماند که جادوی دیواری شده است که از بازتاب اشعه خورشید بر آن دیوار لذت می‌برد تا آن که بر او مکشوف شود که لکه‌های نور از دیوار سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از منبعی بالاتر و ناب‌تر ساطع می‌گردد. (شیمل ۱۳۶۷: ۹۵۵)

این تعبیر خانم آن ماری شیمل دقیقاً مطابق با صورت نوعی خورشید در

ناخودآگاه جمعی است که در اشعار شاعران دیده می‌شود.

خورشید یکی از رایج‌ترین صور خیال در دنیاست، پس می‌توان نتیجه گرفت که شکل‌گیری زیبایی و درخشندگی خورشید از محتویات ناخودآگاه جمعی خاقانی و نظامی که حاصل اسطوره‌های ذکر شده بود به حیطة خودآگاهی آنها رسیده است. این صفات خورشید برای همه انسان‌ها آشکار و در نوع انسان یکسان است، اما شاعران با تلفیق نماد زیبایی خورشید در قالب تصویرهای استعاری و تشبیهی در شعر به طور محسوسی نمادهای ناخودآگاه جمعی را به حیطة خودآگاهی وارد می‌کنند.

نماد قدرت و جنگ‌جویی خورشید

یکی دیگر از صفات تأثیرگذار خورشید در روان خاقانی و نظامی، اقتدار و قدرت آن است. طبق «کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی» در اساطیر ایرانی، خورشید در دین زرتشت «نام یکی از ایزدان آیین مزدیسنی و صفت او ارونند اسب (تیز اسب) است. خورشید را (رای مندی - شکوهمندی) به معنی افزار بسیار می‌نامند. ایرانیان به خورشید سوگند یاد کرده و علامت سلطنت اقتدار ایران بوده است.» (عیفی ۱۳۷۴: ۵-۴) و همچنین «خورشید به عنوان مظهر مملکت بر روی درفش پادشاهان قرار داشته و نبردها بعد از طلوع خورشید انجام می‌گرفته است» (باحقی ۱۳۶۹: ۱۸۵). صفت بارز خورشید پادشاهی و سروری در دین زرتشت و در اساطیر هند است. خاقانی هر کجا خواسته است، پادشاهی را وصف کند، او را با خورشید قیاس می‌کند. در اینکه پادشاه آسمان، خورشید است هیچ شکی نیست، اما وقتی خاقانی پادشاه زمینی را به او تشبیه می‌کند، از لایه‌های زیرین ناخودآگاه جمعی‌اش پیروی کرده است که در اساطیر خدای خورشید را می‌پرستیدند و برای او شأن و منزلت قائل بودند.

خاقانی تشبیه پادشاه به خورشید را با این صفات توصیف می‌کند:

خورشید فر: عالی جاه و با شکوه

چتر تو خورشیدفر، تیغ تو مریخ‌فعل
علم تو برجیس حکم، حام تو کیوان شیم
(خاقانی: ۱۳۵۷: ۲۶۴)

خورشید فلک‌همت:

بهرام اسد‌هیتی ار چه که به بخشش
خورشید فلک‌همت برجیس حیایی
(همان: ۴۷۳)

خورشید کیان:

جمشید کیانی، نه که خورشید کیانی
کز نور عیانی، همه رخ عین سنایی
(همان: ۴۳۸)

خورشید عرش هیبت:

شاه فلک جنیبت، خورشید عرش هیبت
بهرام گور زهره، برجیس برق خنجر
(همان: ۱۹۳)

نظامی نیز تصویر پادشاهان خسرو پرویز و اسکندر را با تشبیه به خورشید
چنین بیان کرده است.

خورشید در تصاویر اسکندر و شاه چین:

به مهمان شه بود خاقان چین دو خورشید با یکدیگر همنشین
(نظامی: ۱۳۷۰: ۴۰۱)

تازه خورشید جهانتاب برای خسرو پرویز:

نیای خویشتن را دید در خواب که گفت ای تازه خورشید جهانتاب
(همان: ۴۷)

خورشید جهانگیر برای تصویر خسرو پرویز:

چنین فرمود خورشید جهانگیر که خواهم کرد روزی چند نخچیر
(همان: ۲۹۹)

خورشید برای اسکندر:

ز خورشید گیرد همه دیده نور ز ما کی کند دیده خورشید دور
(همان: ۲۰۲)

پس طبق نمونه‌های ذکر شده پادشاهی خورشید همچنان که از دین زرتشت و

اساطیر دیگر برداشت می‌شود از «کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی» است که خدای خورشید با هیبت اشعه تابانش، جهانگیر و عالم‌تاب است که بر روان خاقانی و نظامی تأثیرگذار بوده است.

اما بر اساس «کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی» در منابع کهن و شاهنامه، خورشید علامت بقای ایران‌زمین بوده است و به عنوان مظهر کشور روی درفش‌ها نقش می‌بست:

یکی بُد ز خورشید پیکردرفش سرش ماه زرین، غلافش بنفش
(فردوسی ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۱۱)

فردوسی هم خورشید را مظهر قدرت و عظمت و پادشاهی توصیف کرده است. فردوسی به عنوان نماد قدرت خورشید چنین می‌گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام یازد به خورشید دست
(همان، ج ۶: ۳۰۰)

در اینجا نیز خورشید «نماد قدرت است، و دستیابی به او برای هیچ کس میسر نیست و آن فوق توان بشری است، مگر برای رستم؛ زیرا رستم نماد عظمت و قدرت برتر بشری است.» (قبادی ۱۳۸۶: ۲۶۱)

پادشاه دارای اسب و یراق و آلات جنگی است. خدای خورشید نیز در اساطیر ذکر شده دارای آلات جنگی است. در دین زرتشت خورشید را صاحب تیز اسب می‌دانند و در اسطوره هند، سوریا چرخ دارد که با دو اسب کشیده می‌شود و تاجی زرین دارد. خورشید در اساطیر آشور و بابل قدرت و شهامت بسیاری دارد و ایزد دادگری است و سایه جنایتکاران را دنبال می‌کند و داور آسمان‌ها و زمین و داور بلندپایه ایزدان آنوناکی و خداوندگار دادگاری است و عصا و حلقه شهریاری را در دست راستش گرفته است (دلپورت ۱۳۷۵: ۷۰). هر دو شاعر تصویر خورشید را همراه با آلات جنگی بر طبق کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی اینچنین توصیف کرده‌اند:

نظامی می‌سراید:

نهاده غاشیه‌اش خورشید بر دوش رکابش کرده مه را حلقه در گوش
(نظامی ۱۳۷۰: ۲۹۷)

تاج زر خورشید:

همه روز خورشید با تاج زر به پایین تخت تو بندد کمر
(همان: ۶۵)

ستام خورشید:

براقی شتابنده، زیرش چو برق ستامش چو خورشید در نور غرق
(همان: ۱۸)

و خاقانی می‌سراید:

خورشید زرین دهره: دارای حربه مانند دانش یا شمشیر.

خورشید زرین دهره بین، صحرای آتش‌چهره بین در مغز افعی مهره بین، چون دانه نار آمده
(خاقانی ۱۳۵۷: ۳۹۰)

خورشید صبح رایت:

ای شاه عرش‌هیبت، خورشید صبح رایت چترت همای نصرت، آفاق زیر بالش
(همان: ۲۳۰)

خورشید رخس: آنکه اسب چون خورشید دارد.

خسرو اقلیم‌بخش، باج‌ستان ملوک رستم خورشیدرخس، مالک جان ملوک
(همان: ۵۶۹)

نظامی شهمت پادشاه را که مانند خورشید است با استفاده از کهن‌الگوی

ناخودآگاه در این تصویر شعری چنین خلق کرده است:

تنها بر لشکر زدن:

چهارم علم بر ثریا زدن چو خورشید لشکر به تنها زدن
(نظامی ۱۳۷۰: ۶۴)

و صفت دادگری خورشید را چنین توصیف کرده است:

گرم شو از مهر و ز کین سرد باش چو مه خورشید جوانمرد باش
(همان: ۸۳)

نتیجه

همان‌گونه که بیان شد انسان‌ها اعم از شاعران و .. ناآگاه با دو شیوه ناخودآگاه جمعی: کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی، کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی، به نمادسازی دست می‌یازند. نمادها فربه‌ترین عنصر متون ادبی از منظر معنازایی به‌شمار می‌روند؛ عنصری که زبان را به ژرفا می‌کشاند و عمق می‌بخشد. نماد {به عنوان یک کلمه} و اسطوره هر دو از منبع ناخودآگاه جمعی آفریده می‌شوند. در اشعار شاعران با کنار زدن لایه‌های مصنوعی می‌توان، استعارات و تشبیهات آنها را با استفاده از کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی که به صورت نماد خلق می‌شود، کشف کرد و کهن‌الگوی ناخودآگاه تبارشیان را در شکل‌گیری اساطیر شناخت و یا اینکه دلیل شاعر را برای به کار بردن استعاره یا تشبیهی خاص در تصویر شعری‌اش آشکار کرد.

خاقانی و نظامی در استعارات و تشبیهات خود از دو صفت بارز و آشکار (قدرت و زیبایی) خورشید، از دو شیوه ناخودآگاه جمعی بهره گرفتند. شیوه اول یعنی «کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی» در بازیافت و شناخت اساطیر ایران و سایر ملل، نمود پیدا کرد که این شیوه در نوع انسان یکسان است، اما تفاوت شاعران با دیگر انسان‌ها در این است که شاعر با به کارگیری خلاقیت روان و ترکیب‌بندی واژگان، تصاویر کهن‌الگو را به نحو مطلوب و قابل فهمی به صورت نماد خلق می‌کند که نتایج حاصل در این باب چنین است که خاقانی و نظامی در کاربرد صفات برای تصویرسازی خورشید، ناآگاه از صفاتی که در اساطیر به خدای خورشید نسبت می‌دهند، بهره گرفتند و این نماد تنها نشان‌دهنده حضور کهن‌الگو در ناخودآگاهی جمعی است. در شیوه دوم ناخودآگاه جمعی «کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی» این نتیجه حاصل شد که خاقانی و نظامی توانسته‌اند بر اساس معیارها و آداب و رسوم در باب صفت زیبایی و قدرت

خورشید تصویرسازی کنند که با آوردن ابیاتی از شاهنامه این فرض هم صحیح از کار در آمد. این شکل تصویرسازی در شعر شاعران دیگر هم یافت می‌شود که در این جستار به دلیل اهمیت خاقانی و نظامی در قرن ششم و بهره‌گیری شایسته این دو در تصویرسازی، به بررسی کهن‌الگو در اشعارشان پرداخته شد.

کتابنامه

- الیاده، میرچا. ۱۳۷۶. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
انوشه، حسن. ۱۳۷۶. فرهنگ‌نامه ادبی پارسی. چ ۱. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
تیریزی، غلامرضا. ۱۳۷۳. نگرشی بر روان‌شناسی یونگ. چ ۱. تهران: جاودان‌خرد.
حری، ابوالفضل. ۱۳۸۸. «کارکرد کهن‌الگو در شعر کلاسیک و معاصر فارسی». فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۵. ش ۱۵.
خاقانی. ۱۳۵۷. دیوان خاقانی شروانی. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. چ ۱. تهران: زوار.
خسروی، حسین. ۱۳۸۸. «نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی». فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۵. ش ۱۵.
دلایپورت، ل؛ ژیران، ف؛ لاکوئه، ج. ۱۳۷۵. اساطیر آشور و بابل. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چ ۱. تهران: فکر روز.
دیچز، دیوید. ۱۳۶۶. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمدتقی صدقیاتی و غلامحسین یوسفی. چ ۱. تهران: آفاق.
ذکرگو، امیرحسین. ۱۳۷۷. اسرار اساطیر هند. چ ۱. تهران: فکر روز.
ستاری، جلال. ۱۳۶۶. رمز و مثل در روانکاوی. چ ۲. تهران: توس.
_____ . ۱۳۸۶. مدخلی بر رمزشناسی عرفانی. چ ۳. تهران: مرکز.
شیمیل، آن‌ماری. ۱۳۶۷. شکوه شمس. ترجمه حسن لاهوتی. چ ۱. تهران: علمی و

فرهنگی.

عفیفی، رحیم. ۱۳۷۴. *اساطیر فرهنگ ایران*. چ ۱. تهران: توس
فدایی، فرید. ۱۳۸۱. *یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*. چ ۱. تهران: دانژه.
فردوسی. ۱۳۶۳. *شاهنامه*. به تصحیح زول مول. چ ۳. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های
جیبی.

فسایی رستگار، منصور. ۱۳۶۹. *تصویرآفرینی در شاهنامه*. چ ۱. شیراز: دانشگاه شیراز.
قبادی، حسینعلی. ۱۳۸۶. *آیین آینه*. چ ۱. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
شمس تبریزی. ۱۳۶۳. *کلیات شمس تبریزی*. به تصحیح و مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر.
چ ۱۰. تهران: امیرکبیر.

نظامی. ۱۳۷۰. *کلیات خمسه*. به تصحیح وحید دستگردی. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۶۹. *فرهنگ اساطیر و انتشارات داستانی در ادبیات فارسی*. چ ۱.
تهران: سروش.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۸۲. *اصول نظریه و شیوه روان‌شناسی یونگ*. ترجمه رضایی. چ ۱.
تهران، ارجمند.

_____ . ۱۳۷۱. *خاطرات، رویاها، اندیشه*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد:
آستان قدس رضوی.

_____ . ۱۳۸۶. *اصول نظری و شیوه روان‌شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمه فرزین
رضاعی. چ ۲. تهران: ارجمند.

منابع انگلیسی

Jung, carl gustav. 1933. "psychology and literature" in modern man in search of
soul. trans w.s.dell and gray.f.baynes.london:routledge & kegan paul.